سخنرانی حجت الاسلام پناهیان-محرم 98-جلسه چهارم

آخرین آمادگی برای ظهور

اصلاح مدیریت در خانواده و جامعه

اینکه مدیریت را در خانواده انکار کنیم، یک‌نوع خوارج‌مسلکی است و اینکه مدیریت را در خانواده در نظر نگیریم و همه‌اش توصیۀ اخلاقی کنیم، یک‌نوع سکولاریزم و حماقت است! نه اصل وجود مدیر در جامعه قابل انکار است، ولو فاجر باشد، نه از شیوۀ صحیح مدیریت می‌توانیم صرفنظر کنیم؛ چون اگر یک مدیر، آدم خوبی هم باشد ولی شیوۀ مدیریتش غلط باشد، جامعه را به زمین خواهد زد.

چرا انسان به مدیریت احتیاج دارد؟

چرا انسان به مدیریت احتیاج پیدا می‌کند؟ چرا در حیات بشر، یک عنوان، یک شغل یا فعالیت به‌نام «مدیریت» مطرح شده است؟ وقتی شما اهداف متعدد و بعضاً متنوعی داشته باشید، وقتی شما نیازهای مختلفی داشته باشید، وقتی شما چند نوع امکانات و ابزار داشته باشید، وقتی شما چند نفر باشید و برای هرکدامتان ملاحظات مختلفی داشته باشید، در این‌صورت مجبور هستید برنامه‌ریزی کنید و اقدامات را شمرده و حساب‌شده انجام بدهید و برای افراد، تقسیمِ نقش کنید. افراد هم مجبور هستند نسبت‌های‌شان را با همدیگر مشخص کنند. لذا نیاز به حقیقتی پدید می‌آید به نام «مدیریت»!

مدیریت، شامل شناسایی محیط (محیطی پر از تنوع نیازها، امکانات، اقتضائات و ملاحظات) و به‌کارگیری انواع امکانات و ابزار و سازماندهی افراد برای رسیدن به اهدافی است که آنها هم تعیین تکلیف شده‌اند و در واقع تعیین تکلیف آن اهداف یعنی مدیریت.

انسان به مدیریت مجبور است؛ به‌خاطر تنوع نیازها و علاقه‌مندی‌ها و امکاناتش

روی «تعدد و تنوع» به‌عنوان یک گوهر مرکزی در مدیریت، خیلی باید توجه و تأمل کرد. چون ما مثل حیوانات، موجودات بسیطی نیستیم که یک هدف داشته باشیم. لذا برای حیوانات، مدیریت معنا ندارد. البته در حیوانات هم یک سطوحی از مدیریت را می‌بینیم که به‌صورت غریزی انجام می‌شود ولی به‌طور کلی مدیریت، مسئلۀ حیوان نیست. مثلاً زنبور عسل را در نظر بگیرید؛ این زنبورها یک هدف دارند، اگرچه برای زنبورها یک ملکه‌ای وجود دارد اما ملکۀ زنبورها مدیر نیست، یک زاینده است که موجب تکثیر نسل می‌شود.

مدیریت، مسئلۀ انسان است؛ چون انسان با تنوع نیازها، با تنوع علاقه‌مندی‌ها و با تنوع امکانات و ابزار مواجه است. مثلاً شما برای غذا خوردن‌تان مجبور هستید مدیریت کنید؛ چون یک نوع غذا نیست و چون یک نوع نیاز به غذا ندارید، نیازهای‌تان هم متنوع است. اینکه اول به کدام نیاز باید بپردازیم، می‌شود مدیریت.

 مدیریت فرایندی است که انسان به آن مجبور است به‌خاطر تنوعی که در درون خودش و در بیرون خودش با آن مواجه است. حالا اگر کسی مدیریت نکرد، حرکتش در زندگی مانند سُر خوردن یک قلوه‌سنگ در رودخانه است، یعنی همین‌طوری از آن بالای رودخانه به سمت پایین می‌آید و در برخوردِ تصادفی با اشیاء به یک شکلی در می‌آید؛ یا خرد می‌شود یا می‌شکند یا تصادفاً شکل خوبی پیدا می‌کند.

آغاز دین‌داری از ایمان به خدا نیست؛ از نیاز انسان به مدیریت و برنامه است

مدیریت، زندگی انسان را توأم با برنامه‌ قرار می‌دهد و خداوند ما انسان‌ها را طوری آفریده است که بدون مدیریت نمی‌توانیم زندگی کنیم، اما حیوان‌ها می‌توانند! مثلاً می‌گویند گربه وقتی مریض می‌شود میل پیدا می‌کند به یک چیزی که همان دوای او است. منتها دربارۀ انسان این‌طوری نیست؛ انسان خیلی وقت‌ها به یک غذایی میل پیدا می‌کند که اتفاقاً به ضررش است.

حیوان مثل یک قلوه‌سنگی که در مسیر رودخانه سُر می‌خورد و جلو می‌رود، زندگی می‌کند، ولی انسان نه! انسان مجبور است خودش را مدیریت کند. تا به یک چیزی میل پیدا کرد، باید بگوید «صبر کن ببینم، من چندتا چیز را دوست دارم؟ من که فقط همین یک‌چیز را دوست ندارم!» تا به چیزی نیاز پیدا کرد، باید به خودش بگوید «صبر کن، من نیازهای دیگری هم دارم!» این اولِ مدیریت، اول انسانیت و اول دین‌داری است. آغاز دین‌داری از همین «صبر کن» است.

 آغاز دین‌داری از ایمان به خدا نیست. این معنویت است که آغازش ایمان به خداست و فرجامش ایمان به خداست و مسیرش سیر و سلوک الی‌الله است. دین یعنی یک نوع برنامه، و برنامه هم مال کسی که خودش برنامه بخواهد، کسی که مثل آن قلوه‌سنگِ داخل رودخانه، می‌خواهد زندگی کند که برنامه نیاز ندارد!

بچه‌های ما در مدرسه چگونه دین‌داری یاد می‌گیرند؟

 بچه‌های ما در مدرسه چگونه دین‌داری یاد می‌گیرند؟ متأسفانه به یک شیوۀ غلط! اول به او می‌‌گویند «به خدا ایمان بیاور!» یعنی معنویت را اول به آنها یاد می‌دهند و بعد هم بدون اینکه به او گفته باشند «تو برنامه می‌خواهی، تو باید مدیریت بلد باشی، تو باید خودت را و زندگی‌ات را مدیریت کنی» به او می‌گویند: «این خدا یک دستوراتی داده است، گوش کن و الا می‌روی جهنم!» به این‌ترتیب، باعث می‌شوند که از دین بدش بیاید. حالا ببینید با این شیوۀ آموزش دین در نظام تعلیم و تربیتی، بچه‌ها چه برداشتی از دین پیدا می‌کنند؟!

حرفی نیست که بین ایمان به خدا و دین‌داری، یک رابطه‌ای برقرار کنیم و بگوییم که «ایمان مؤثرترین عاملِ تقویت انگیزۀ انسان برای دین‌داری است» ولی بنده تصور می‌کنم که دین‌داری را از نیاز انسان به برنامه(که جزئی از مدیریت است) و نیاز انسان به قدرت و هنر مدیریت و نیاز انسان به تدبیر شروع کنیم و در بازی‌های بچه‌ها از مهدکودک، این را شروع کنیم.

بازی‌هایی برای بچه‌ها تهیه کنیم که برنامه‌ریزی و مدیریت را به آنها یاد بدهد

بازی‌هایی که انسان را «برنامه‌ریز» بار بیاورد و بازی‌هایی که انسان را مدیر بار بیاورد؛ برای این بازی‌ها هرچقدر پول بدهید و برای بچه‌های‌تان بخرید، اشکالی ندارد و بچه‌ها هم هرچقدر این بازی‌ها را اجرا کنند اشکالی ندارد.

بازی‌ها را به سمت قمار نبرید. حمار، قمار بازی می‌کند! قمار چیست؟ شانس است! بازی‌های شانسی مثل «مار پله» هیچ‌وقت بازی نکن! برای اینکه اولاً تو حرکت خودت را برنامه‌ریزی نمی‌کنی بلکه «تاس» می‌اندازی و روی شانس، جلو می‌روی و می‌گویی «ببینیم چی می‌آید؟» این اولین قدم برای فاصله گرفتن از انسانیت است! ای کاش یک افراد طنزپرداز و حکیمی پیدا کنیم که یک برنامه‌هایی در تلویزیون برای ما اجرا کنند و ما تنفر پیدا کنیم از شباهت به حیوانات!

 چه بسا یک بازی‌ای مثل شطرنج، خیلی به انسانیت، به تقوا و به دیانت نزدیک‌تر باشد (البته نه اینکه شطرنج را به‌عنوان قمار، بازی کنند) و شما حکم امام(ره) را دربارۀ شطرنج دیده‌اید.

بازی‌هایی که به ما مدیریت و برنامه‌ریزی را یاد بدهند، این بازی‌ها دارند ما را آماده می‌کنند برای وارد شدن به زندگی جدی، یعنی دین‌داری! گاهی بهترین معلم دینیِ ما، می‌شود معلم ریاضی یا معلم علوم و ... معلم‌های مختلف هرکدام می‌توانند یک‌جور معلم دینی باشند؛ اگر حساب‌شده بودن و برنامه‌ریزی و مدیریت را به ما یاد بدهند.

 بعضی‌ها اساساً آدم‌های حساب‌شده‌ای هستند و مدیریت یک نوع حساب‌گری است. خدا هم بی‌حساب و کتاب برخورد نمی‌کند، موفقیت‌ها هم بی‌حساب و کتاب نیست!

در مدرسه چگونه بچه‌ها را اهل برنامه‌ریزی و مدیریت بار بیاوریم؟

دبستان کجاست؟ جایی که معلم بیاید با بچه‌ها واقعاً مثل آدم برخورد کند؛ مثلاً اینکه اول هفته بگوید «بچه‌ها بیایید برنامۀ این هفته‌مان را تنظیم کنیم» یعنی اجازه بدهد هرکسی برنامه‌ریزی کند، شما چه‌کار می‌کنی؟ شما چه‌کار می‌کنی؟ و... برنامۀ کلاس‌مان را چطوری مرتب کنیم؟ یک‌روز وقت بگذارند برای برنامه‌ریزی‌کردن. به‌جای اینکه یک قیفی بگذارند روی سر بچه‌ها و مدام مطالب را به مغز آنها تزریق کنند! این جنایت در حق دانش‌آموز است! یک روز تعطیل کنید و وقت را بگذارید برای برنامه‌ریزی! نترسید با این‌کار بچه‌ها بی‌سواد نمی‌شوند، بلکه اگر درست کار شود، دانشمند خواهند شد و از علم شما جلوتر خواهند زد.

 دوباره هفتۀ بعد، یک‌روز وقت بگذارید و بگویید: هفتۀ گذشته که برنامه‌ریزی کردیم، کجایش را موفق نبودیم؟ تو چطوری برنامه‌ریزی کردی؟ او چطوری برنامه‌ریزی کرد؟... بچه باید هفت‌سال با سرپرستی معلم، مدیریت و برنامه‌ریزی را تمرین کند. بعد از هفت سال، او را رها کنید و بگذارید خودش مدیریت کند، بگویید: «من به تو مشورت می‌دهم» در این صورت این بچه، آدم بار می‌آید. این انسان عاشق دین می‌‌شود، چون می‌بیند که در دین خیلی برنامه هست! اصلاً آدمی که اهل برنامه نیست فهم این را ندارد که دین را درک کند!

کسی که مدیریتِ خودش را یاد گرفت مدیریت بقیه را هم یاد می‌گیرد

چرا آدم به مدیریت نیاز پیدا می‌کند؟ چون چندجور نیاز دارد، چند نوع علاقه دارد، چندجور امکانات دارد و گاهی نیز به‌خاطر اینکه چند نفر هستند. البته تا آنجایی که پای نفرات دیگر به میان نیامده است، من خودم را باید مدیریت کنم. کسی که مدیریت خودش را یاد گرفت مدیریت بقیه را هم یاد می‌گیرد. لذا توصیه کرده‌اند که اول مدیریتِ خودت را یاد بگیر بعداً برو دیگران را مدیریت کن!

در خانواده چطور باید مدیریت کنیم؟ آیا همۀ افراد در خانه، همین‌طوری رها هستند و برنامه ندارند؟! اصلاً این‌طور نیست! حتی برنامه‌ریزی برای رفت و آمد آدم‌ها در اتاق‌های خانه و زمان‌بندی‌اش در آیۀ قرآن آمده است! (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ وَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ؛ نور/58) بچه‌ها کِی می‌توانند با اجازه یا بدون اجازه، توی این اتاق بروند؟ در این زمان‌ها اصلاً بچه نباید برود توی این اتاق و... این یعنی رفت و آمد در داخل خانه هم برنامه می‌خواهد.

دین چیست؟ برنامه‌ریزی برای زندگی

دین چیست؟ برنامه‌ریزی برای زندگی؛ برای خرج‌کردن پول، برای شیوۀ درآمد و.. وقتی در مورد سبک زندگی و برنامه‌ریزی برای زندگی و معیشت، از منظر دین صحبت می‌کنیم، خیلی‌ها استیحاش می‌کنند، چرا؟ برای اینکه حوزۀ علمیه بیشتر مباحثش تفکر است، نه تدبر و تدبیر.

تدبیر یعنی «چگونه می‌خواهی بچینی؟ چگونه می‌خواهی اقدام کنی؟» اما تفکر یعنی دلائل را بیاور یک چیزی را حقیقتش را اثبات کن. ما در حوزۀ علمیه بیش از هزارسال ضعیف بودیم، چون علما را می‌کشتند و علما می‌گفتند «در چنین شرایطی ما فعلاً مبانی را حفظ کنیم» لذا در حوزۀ علمیه بهترین فعالیت به نام «تفکر» وجود دارد. اما حوزۀ علمیه کمتر روی تدبر و تدبیر و برنامه‌ریزی کار کرده است.

برای زندگی شخصی‌مان نیاز به مدیریت و برنامه‌ریزی داریم

 ما برای زندگی شخصی‌مان نیاز به مدیریت و برنامه‌ریزی داریم. نه‌فقط برنامه‌ریزی، بلکه به نظارت، کنترل و حتی بررسیِ نتیجه هم نیاز داریم. قرآن می‌فرماید: «فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِهِ» (عبس/24) انسان باید نگاه کند چه می‌خواهد بخورد؟ یعنی باید غذاخوردن خودش را مدیریت کند.

 آیت‌الله بهجت(ره) می‌فرماید: گویا معروف است که اگر کسی چهل ساله بشود و دوای صحّت خود را نیابد، خیری در او نیست (در محضر بهجت/3/238) یعنی اگر بعد از چهل سال، ضعف‌های جسمی خودت و نقاط قوت جسم خودت را پیدا نکنی، طبع خودت را نشناسی، نفهمی با توجه به ویژگی‌های بدنت چه چیزهایی باید بخوری و چه چیزهایی نباید بخوری و چه چیزهایی برای بدنت ضرر دارد، خیری در تو نیست!

دین می‌گوید «مثل آدم زندگی کن!» اما بعضی‌ها فکر می‌کنند دین فقط به امور آسمانی و معنوی کار دارد و با زندگی کاری ندارد! شما ببینید چندتا حدیث دربارۀ بهداشت و تغذیه داریم! اما در کدام مساجد ما اینها را یاد می‌دهند؟! آن‌وقت نتیجه‌اش این می‌شود که خیلی‌ها نمی‌دانند، یبوست ام‌الامراض است و چطور باید با تغدیۀ صحیح، از آن جلوگیری کرد!

چرا ما این‌قدر از دست آموزش و پرورش ناله می‌زنیم؟ چون می‌گوییم: شما با این انسان چه‌کار دارید می‌کنید؟ جغرافیای وجود خودش را به او نشان بدهید، علوم تغذیه را به او یاد بدهید تا بفهمد چه غذایی را با چه غذایی باید خورد؟ چرا امام صادق(ع) فرمود من پای سفره‌ای که سبزی نباشد نمی‌نشینم؟ یعنی موضوع تغذیه این‌قدر مهم است!

ما وقتی بی‌برنامه هستیم، بی‌دین هستیم!

ما می‌گوییم: قدرت برنامه‌ریزی‌کردن را به بچه‌ها یاد بدهید. ما وقتی بی‌برنامه هستیم، بی‌دین هستیم! وقتی کسی ما را اهل مدیریت و برنامه‌ریزی بار نیاورده یعنی اهل دین بار نیاورده است.

مدیریت یعنی برنامه‌‌ریزی کردن. انسان حتی برای دستشویی رفتن هم باید برنامه‌ریزی داشته باشد. ببینید چندتا روایت در مورد دستشویی رفتن داریم؟ چرا قبل از خواب؟ چرا بعد از خواب؟ چرا یبوست ام الامراض است؟ چرا در کنار غذا باید سبزی خورد؟

 مدیریت یعنی هرچیزی که می‌خواهی به آن برسی، با برنامه به آن برسی. اصلاً دوست‌داشتنی‌هایت را فهرست کنی و بگویی «صبر کن ببینم می‌خواهم چه‌کار کنم؟ کدام‌یک از دوست‌داشتنی‌های‌ خودم را کِی باید برایش قدم بردارم و چه قدمی بردارم؟ اصلاً مدیریت، خودش خیلی جذاب است! خودِ عادت‌کردن به برنامه‌ریزی یک جاذبه‌ای دارد که آدم دوست دارد سطح برنامه‌ریزی و سطح دقتش را افزایش بدهد. همین مدیریتِ فردی و برنامه‌داشتن برای زندگی، شیرینی و زیبایی و جذابیت دارد، ولی ما یک فرهنگی داریم که اصلاً وارد مدیریت نمی‌شویم!

وقتی نقش‌ها بین چند نفر تقسیم می‌شود، مدیریت جنبۀ اجتماعی پیدا می‌کند

وقتی نقش‌ها متفاوت می‌شود و بین چند نفر تقسیم می‌شود، مدیریت جنبۀ اجتماعی پیدا می‌کند. مثلاً در خانه شاهد این مدیریت هستیم. از همین تفاوت زن و مرد (حتی قبل از اینکه بچه‌ها بیایند) مدیریت شروع می‌شود. شما دو نفر هستید با خواسته‌ها و سلایق متفاوت، باید بنشینید و مدیریت کنید؛ خواسته‌های خودتان را مدیریت کنید. مرد باید مدیریت کند، با مدیریت باید از زندگی با زنش لذت ببرد. زن هم باید مدیریت کند و با مدیریت از مردش لذت ببرد. مرد و زن، باید زبان خود را مدیریت کنند!

 مدیریت چیز عجیب و غریبی نیست! مدیریت از یک نقطه‌ای از دین شروع می‌کند که اگر به آن متقاعد شدی دین‌داری تا آخر برایت راحت می‌شود. اگر شما یک مدرسۀ اسلامی راه بیندازید و مدیریت‌کردن را به بچه‌ها یاد بدهید، غیرمذهبی‌ها هم می‌آیند بچه‌های‌شان را در این مدرسه ثبت‌نام می‌کنند. اگر این بچه، مدیریت را یاد بگیرد، پس فردا زیبایی‌های دین را می‌فهمد و از دین، حظ می‌برد. چنین کسی بَردۀ دیگران نمی‌شود، چون آدم هرزه‌ای نیست!

نقش مدیریت برای یک جامعه مثل نقش مدیریتِ تو بر خودت است

دربارۀ رابطۀ مدیریت و دین، یک‌مقدار توضیح داریم، حالا می‌خواهیم به این بحث بپردازیم که «چرا از مدیریت در خانواده و جامعه صحبت می‌کنیم؟ چرا از اخلاق در خانواده و جامعه صحبت نمی‌کنیم؟ چرا از معنویت در جامعه صحبت نمی‌کنیم؟» حکما می‌گفتند: «ماهی از سر گنده گردد نِی ز دُم» نقش مدیریت برای یک جامعه مثل نقش مدیریتِ تو بر خودت است!

چقدر مدیریت در زندگی فردی مهم است؟ مثلاً گاهی با مدیریت صحیح، می‌توانید به ارزان‌ترین غذا، بهترین غذا و لذت‌بخش‌ترین غذا برسید. نقش مدیریت در زندگی خود تو چیست؟ نقش مدیر جامعه هم در جامعه همان است.

مدیریت جامعه این‌قدر مهم است که سیدالشهدا(ع) به‌خاطرش کشته می‌شود

مدیریت جامعه این‌قدر اهمیت دارد که سیدالشهدا(ع) به‌خاطرش کشته می‌شود! امام‌حسین(ع) در مقابل کسی قیام کرد که شایسته نبود مدیر جامعه بشود. مردم هم از ترس اینکه امام‌حسین(ع) مدیر جامعه نشود، ایشان را کشتند؛ این‌قدر فهم‌شان از مدیریت صحیح و مدیریت یک انسان خوب، پایین بود! حالا ببینید فهم مدیریت صحیح برای مردم چقدر اهمیت دارد. لااقل در ایام شهادت کسی که سر موضوع «مدیریت» شهید شده، خوب است دربارۀ مدیریت صحبت کنیم و به آن بپردازیم.

 مدیریت این‌قدر اهمیت دارد که می‌توان گفت: همۀ دین یعنی تدبیر! (کلمۀ تدبیر در عربی، درواقع همان معنای مدیریت را دارد) شما ببینید «عقل» چقدر در قرآن تأکید شده است! آن‌وقت أمیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: هیچ عقلی مانند تدبیر نیست! «لَا عَقْلَ کَالتَّدْبِیرِ» (کافی/8/20) عالی‌ترین جلوۀ عقل در مدیریت است.

پیامبر(ص): وقتی سه نفر شدید، یک نفر رئیس بشود

رسول خدا(ص) می‌فرماید: وقتی سه نفر شدید، یک نفر رئیس بشود «إذا کانوا ثَلاثَةً فَأَمِّروا أحَدَهُم ‏و تَوَکَّلوا عَلَى‏اللَّهِ و تَأَلَّفوا» (کنزالعمّال/ج6/ص717/ح 17549) بعد از اینکه فرمود «یک نفر رئیس بشود» می‌فرماید «با هم الفت داشته باشید» این یک دستور اخلاقی است، اما قبلش فرموده بود که برای خودتان رئیس و مدیر تعیین کنید. (این در آداب سفر ذکر شده است)

وقتی چند نفر به سفر می‌روند و یک نفر را رئیس تعیین می‌کنند، طبیعتاً او حاکمیت محض ندارد و بالاخره در طول سفر باهم الفت دارند، کمااینکه الان مرسوم است در سفرهای چندنفره، اول یک نفر را به‌عنوان مادرخرج تعیین می‌کنند و بعد، سفر را آغاز می‌کنند.

چه کسانی مدیریت‌گریز هستند؟ خوارج‌مسلک‌ها و هرزه‌ها!

 وقتی دربارۀ مدیریت صحبت می‌کنیم، لازم است روحیات مدیریت‌گریز و روحیات ضد مدیریتِ سالم و صحیح را هم بررسی کنیم. چون باید نقطۀ مقابلش را هم بگوییم «تعرف الاشیاء بأضدادها»

چه کسانی مدیریت‌گریز هستند؟ خوارج‌مسلک‌ها و هرزه‌ها! خوارج یک‌دفعه‌ای گفتند «اصلاً جامعه مدیر نمی‌خواهد!» اما وقتی دور همدیگر جمع شدند که قیام کنند، گفتند «حالا کی رئیس باشد؟» یک نفرشان که آدم ساده‌ای بود، گفت: «شما که تا الان می‌گفتید جامعه رئیس نمی‌خواهد، حالا چرا بین خودتان دارید رئیس تعیین می‌کنید؟» گفتند: «تو ساکت باش و حرف نزن!» این‌قدر خوارج دچار حماقت بودند!

خوارج نقش عجیب غریبی در ظهور دارند؛ هم در فتنه‌های قبل از ظهور، هم در فتنه‌های بعد از ظهور! بسیاری از بدی‌ها تا ظهور هست و بعد از ظهور ادامه پیدا نمی‌کند؛ جز خوارج‌مسلکی! باید دربارۀ خوارج‌مسلکی جداگانه صحبت کنیم.

بعضی‌ها در موضوع خانواده، خوارج‌مسلک هستند! می‌گویند «خانواده مدیر نمی‌خواهد!»

مدیریت، نیاز‌ ما انسان‌هاست. وقتی یک خانواده تشکیل می‌شود، احساسات یک نفر، به احساسات دو نفر، و نیازهای یک نفر، به نیازهای دو نفر تبدیل می‌شود. وقتی یک نفر شد دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر، اول باید تکلیف مدیریت را روشن کنیم و اینکه مدیر کیست؟

 بعضی‌ها در موضوع خانواده، خوارج‌مسلک هستند. چون خوارج هم می‌گفتند «اصلاً جامعه رئیس و حاکم نمی‌خواهد!» درحالی‌که أمیرالمؤمنین(ع) می‌فرمود: جامعه حاکم می‌خواهد، ولو حاکمش فاجر باشد (وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ نهج‌البلاغه/خطبه 40) حتی اگر حاکمش دزد باشد، بازهم اگر مدیریت نباشد، بدتر است! آن موقع یک نفر دزد است، اما وقتی مدیر نباشد همه‌ دزد می‌شوند و همه‌چیز به‌هم می‌ریزد.

در روز روشن، برخی آدم‌های به‌ظاهر باکلاس می‌گویند «خانواده مدیر نمی‌خواهد!» آدم یاد خوارج می‌افتد. دین سکولار چه دینی است؟ دینی است که هنوز تکلیف مدیریت را روشن نکرده، مدام حرف اخلاق می‌زند. همین دین سکولار اگر بیاید در خانواده، یک نوع سکولاریزم را در اخلاق خانواده می‌آورد و بدون اینکه تکلیف مدیریت خانواده را روشن کند مدام می‌گوید اخلاق‌تان باهم خوب باشد، باهم مهربان باشید، کلاً خوب باشید، به‌هم ظلم نکنید و...

فرض کنید یک عده‌ای را فرستاده‌اند داخل یک اتوبوس ولی راننده را مشخص نکرده‌اند و می‌گویند: «فعلاً بروید! همه‌تان سعی کنید مراقبت کنید!» درحالی‌که این وسط یک گواهی‌نامه‌ای لازم است و مسئولیت افراد باید مشخص شود.

• وقتی 22نفر می‌روند در وسط زمین فوتبال بازی کنند، ببینید چند نوع مدیر برای اینها داریم؛ یک مربی داریم، یک کاپیتان داریم و یک داور داریم. اینها انواع مدیریت است.

بی‌بندوباری در آخرالزمان، ناشی از مخدوش‌کردن مدیریت خانواده است

 ما چرا در مورد اخلاق و خانواده صحبت نکردیم؟ دربارۀ اخلاق خانواده حرف زیاد زده شده است و همه هم بلد هستند. آن فسادی که جلسۀ قبل گفتیم که آخرالزمان در خانواده پدید می‌آورند، مرکزش این است که مدیریت خانواده را مخدوش می‌کنند.

وقتی هرزگی‌ و بی‌دینی‌-در اثر میل نداشتن به مدیریت و اینکه من دوست دارم هر کاری دلم خواست بکنم- وارد خانه بشود و در زندگی خانوادگی پدید بیاید، آمار طلاق همین چیزی می‌شود که در تهران هست!

وقتی مدیریت خوب را شناختیم خودمان مدیر خوب پیدا می‌کنیم

یادتان باشد ما دربارۀ «مدیر خوب یا مدیر بد» نمی‌خواهیم صحبت کنیم. توصیۀ اخلاقی‌کردن به مدیران، فرع ماجرا است و زیاد هم قصه را حل نمی‌کند. الان برای ما «مدیریت خوب» موضوعیت دارد نه مدیر خوب! یعنی می‌خواهیم ببینیم که یک مدیریت خوب چگونه است؟ ادارۀ خوب چگونه است؟ وقتی فهمیدیم که «مدیریتِ خوب، چگونه است؟» آن‌وقت خودمان می‌رویم و برای این پُست، یک مدیر خوب و لایق پیدا می‌کنیم.

مشکل ما این است که در جمهوری اسلامی خیلی از اوقات، تعریف نکرده‌ایم که «مدیریت خوب و اداره‌کردن خوب یعنی چه؟» آن‌وقت دنبال آدم خوب برای مدیریت می‌گردیم! لذا گاهی اوقات آدم‌های خوب ولی ناتوان را در برخی پست‌ها قرار می‌دهیم.

ما آدم خوب نمی‌خواهیم؛ مدیر خوب می‌خواهیم! مدیری می‌خواهیم که ادارۀ خوب بتواند انجام بدهد. آدم خوبی مثل حضرت لقمان حکیم را در نظر بگیرید! خدا فرمود: می‌خواهم به تو پیامبری هم بدهم، نظرت چیست؟ (در پیامبری هم نوعی مدیریت هست و به‌قول حضرت امام(ره) اصلش مدیریت است) لقمان گفت: خدایا وقتی شما دستور بدهی، من دیگر چه بگویم؟ خدا فرمود: تو الان می‌توانی نظر بدهی. گفت: اگر من نظر باید بدهم «من نمی‌خواهم» خدا فرمود خب باشد! معلوم شد که آقای لقمان، توان مدیریت ندارد. ولی جالب اینجاست که آقای لقمان خیلی آدم خوبی است، سخنان ایشان بیش از همۀ پیامبران در قرآن تکرار شده است، اما ایشان مدیر نبود. (یَا لُقْمَانُ هَلْ لَکَ أَنْ یَجْعَلَکَ اللَّهُ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ تَحْکُمُ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ... ؛عوالی اللئالی/ج‏3/ص517)

 رسول‌خدا(ص) به ابوذر فرمود: تو برای دو نفر هم رئیس نشو، تو خودت تا آخر خوب هستی، ولی مدیر نشو! (یَا أَبَا ذَرٍّ، إِنِّی أُحِبُّ لَکَ مَا أُحِبُّ لِنَفْسِی، إِنِّی أَرَاکَ ضَعِیفاً، فَلَا تُؤَمَّرَنَّ عَلَى اثْنَیْنِ؛ امالی طوسی/384) کمیل، از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین(ع) بود، اما حضرت با اینکه به کمیل یک پُست مدیریتی داده بود-بعد از اینکه دوبار در مدیریت و تصمیم‌گیری برای جنگ اشتباه کرد- به او فرمود: از این به‌بعد هرکاری خواستی انجام بدهی، از من اجازه بگیر! (فانظُر لا تَغزُوَنَّ غَزوَةً ولا تَجلُوَنَّ إلى حَرْبِ عَدُوِّکَ خُطوَةً بعدَ هذا، حَتَّى‏ تَستأذِنَنی‏ فی‏ ذلِک‏؛ مکاتیب‌الائمه/2/123)

اینکه مدیریت را در خانواده انکار کنیم، یک‌جور خوارج‌مسلکی است

ما سر نحوۀ اداره‌کردن و سر اصل مدیریت داریم صحبت می‌کنیم. هرکسی اصل مدیریت و نحوۀ اداره‌کردن را در خانه نپذیرد و دنبال حلش نباشد و دنبال تقسیم کار در خانواده نباشد، نادان است. این هم یک نوع حماقت است که هنوز تکلیف مدیریت روشن نشده است؛ مدام حرف اخلاقی بزنیم، این یک‌جور سکولاریزم است! و اگر این مدیریت را انکار بکنیم یک‌جور خوارج مسلکی است.

اینکه مدیریت را در خانواده انکار کنیم، خوارج‌مسلکی است، و اینکه مدیریت را در خانواده در نظر نگیریم و همه‌اش توصیۀ اخلاقی کنیم، یک نوع سکولاریزم است، این هم یک نوع حماقت است؛ کمااینکه در جامعه نمی‌شود مدیریت را در نظر نگرفت. نه اصل وجود مدیر قابل انکار است، ولو فاجر باشد( لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ نهج‌البلاغه/خطبه40) نه از شیوۀ مدیریت می‌توانیم بگذریم؛ ولو یک مدیر، آدم خوبی هم باشد اگر شیوۀ مدیریتش غلط باشد جامعه را به زمین خواهد زد.

ما باید توانمندی پیدا کنیم که بتوانیم مدیریت و تدبیر کنیم؛ برای خودمان یک‌جور، در خانواده یک‌جور، و در جامعه هم یک‌جور.

در جامعه‌ای که دخترهای آن تا وقتی دیپلم می‌گیرند، دربارۀ مدیریت خانواده تقریباً هیچ درسی نمی‌آموزند و پسرها تا وقتی دیپلم می‌گیرند، بویی از آموزش مدیریت خانواده به مشام‌شان نمی‌خورد و قبل از اینکه مسئلۀ مدیریت در خانواده را برای بچه‌های‌شان حل کنند مدام درس اخلاق به آنها می‌دهند، در چنین جامعه‌ای طبیعی است که خانواده دچار مشکل بشود.

مهم‌تر از اینکه مسئولین دزد نباشند این است که عرضۀ مدیریت داشته باشند!

اول باید تکلیف مدیریت را روشن کنیم که چه کسی، از چه جهتی رئیس است و حدود اختیاراتش چقدر است، بعد بنشینیم از اخلاق صحبت کنیم. نمی‌شود که شما تکلیف شیوۀ ادارۀ جامعه را مشخص نکنید و فقط بگویید «نمایندۀ مجلس باید باخدا باشد، باید دزد نباشد!» ما که نمی‌‌خواهیم امام‌جماعت انتخاب کنیم؛ می‌خواهیم برنامه‌ریز انتخاب کنیم! باید ببینیم این فردی که می‌خواهد نماینده شود، آیا قدرت برنامه‌ریزی دارد یا نه؟ اهداف کلان ملی را می‌فهمد یا نه؟ اگر جدول «SWOT» را جلویش بگذارید، می‌تواند فرصت‌ها، تهدید‌ها، نقاط قوت و ضعف را در یک محیط کوچک و در یک سازمان کوچک برای شما فهرست کند؟ اگر این‌طور نبود، طبیعتاً به درد نمی‌خورد.

 باید دنبال کسانی باشیم که قدرت برنامه‌ریزی و مدیریت دارند. همین‌که دزد نباشند کافی نیست! بیشتر از اینکه اهمیت دارد مسئولین دزد نباشند و رانت‌خواری نکنند، مهم است که عرضۀ مدیریت داشته باشند، فهم اداره‌کردن داشته باشند، قدرت برنامه‌ریزی راهبردی داشته باشند. طبق کلام أمیرالمؤمنین(ع)، اهمیت اصل مدریت بر فاجر بودن یا نبودن این مدیر، بیشتر است (لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ نهج‌البلاغه/خطبه40) پس اصل توان اداره‌کردن مهم‌تر از سلامت‌های حاشیه‌ای است.

در خانواده هم، اول باید تکلیف مدیریت روشن بشود

 در دین‌داری فردی، اول باید تکلیف مدیریت را مشخص کنیم و از خودمان بپرسیم «تو دربارۀ اینکه با برنامه زندگی کنی، نظرت چیست؟» پاسخ به این سؤال، تکلیف دین‌داری شما را مشخص می‌کند. در خانواده هم، اول باید تکلیف مدیریت روشن بشود که «مدیر در خانه کیست؟ و چگونه مدیریت می‌کند؟» وقتی تکلیف مدیریت مشخص شد، بعدش می‌توانید به نصیحت‌های اخلاقی بپردازید، البته در این‌صورت، دیگر زیاد نصیحت هم لازم نیست.

مدیر در جامعۀ اسلامی چگونه باید باشد؟ شیوۀ اداره‌کردن در جامعۀ اسلامی چگونه باید باشد؟ وقتی این مسئله حل شد، بعدش بقیۀ امور درست می‌شود؛ فرهنگ هم درست می‌شود، همه‌چیز درست می‌شود. مهم این است که فهم مدیریت را داشته باشیم و ضرورت اصل مدیریت را درک کنیم.

مهم‌ترین مشکل خانواده در ایران حل مسئلۀ مدیریت است

صهیونیست‌ها همان‌طوری که تلاش می‌کنند-با ترویج زندگی هرزه‌وار- قدرت مدیریت را از افراد بگیرند، صهیونیست‌ها همان‌طوری که می‌خواهند-با ترویج خوارج‌مسلکی- مدیریت‌پذیری را در جامعه از بین ببرند ، همان‌طوری هم مهم‌ترین کاری که در موضوع خانواده انجام می‌دهند، از بین‌بردن مدیریت در خانواده است!

مهم‌ترین مشکل خانواده در ایران حل مسئلۀ مدیریت است، مباحث اخلاقی بعد از این مطرح می‌شود. درصورتِ حل‌نشدن مسئلۀ مدیریت در خانواده، در کنارش هر توصیۀ اخلاقی تقریباً فایده ندارد و بعضاً حتی ضرر هم دارد! مثلاً شما توصیه می‌کنید که «مهربان باشید، انعطاف‌پذیر باشید!» درحالی‌که اصلاً مدیریت‌ها در خانواده جابجا شده و جایگاه زن و مرد عوض شده است، نقش زن را مرد دارد بازی می‌کند و نقش مرد را هم زن دارد بازی می‌کند، آ‌ن‌وقت انعطاف‌پذیری ممکن است به‌صورت کوتاه آمدنِ نابجا، ظهور پیدا کند و موجب شود بچه‌ها ضعیف بار بیایند!

اینکه در خانه‌ای دعوا نباشد، دلیل بر خوب‌بودنش نیست!

 مثلاً یکی از دوطرف، چون حوصله‌اش نمی‌آید که حرف بزند و جواب بدهد، کوتاه می‌آید و می‌گوید: «هرچه تو می‌گویی! خُب باشد؛ ول‌مان کن!» یا از ترس زبانِ تند و سم‌آلودِ طرف دیگر، مدام کوتاه می‌آید! آیا چنین خانواده‌ای خوب است؟! همین‌که از دم کوتاه بیایی خوب است؟ بچه در این خانه چطوری بار می‌آید؟ گیج و منگ!

 هر خانه‌ای که در آن دعوا نبود، دلیل بر این نمی‌شود که خوب باشد! هر دعوانشدنی در خانه لزوماً خوب نیست! ببعی‌وار در کنار همدیگر زندگی‌کردن و دعوا نکردن که هنر نیست! بعضی از دعواها، چالش‌ها و گفتگوهایی که مدیریت را در خانه تحکیم می‌بخشد و تعالی می‌بخشد و به مدیریت صحیح در خانه ثبات می‌دهد، خیلی بهتر از دعوا نکردن است! لذا اول تکلیف مدیریت را باید در خانواده روشن کرد، بعد به مسائل دیگر پرداخت.